

مطالعات جغرافیایی مناطق خشک

دوره هشتم، شماره سی و دوم، تابستان ۱۳۹۷

تأیید نهایی: ۱۳۹۷/۰۴/۱۱

دریافت مقاله: ۱۳۹۶/۱۰/۲۶

صص ۱-۱۵

**تبیین عاملیت ذهن در شناخت فضای جغرافیایی در چارچوب اگزیستانسیالیسم
با تأکید بر آرای ژان پل سارتر**

احسان لشگری تفرشی*، استادیار جغرافیای سیاسی-دانشگاه یزد

چکیده

در علوم جغرافیایی مفهوم فضا و موضوعات مرتبط با آن، از جمله مفهوم برنامه‌ریزی و آمایش فضا از مفاهیم بنیادین قلمداد می‌گردد که تفسیر آن در مکاتب مختلف معرفت‌شناسی متفاوت است. در این راستا، امکان ظهور یکی از دریافت‌های بنیادین درباره‌ی فضای جغرافیایی بر پایه‌ی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم به‌ویژه در تطبیق با آثار ژان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی، قابل بررسی است. با وجود تفاوت‌های مکتبی عمیق در اگزیستانسیالیسم، فیلسوفان بر این باور مشترک‌اند که اندیشیدن فلسفی با موضوع انسان آغاز می‌شود و طبق باور آن‌ها زندگی بی‌معناست؛ مگر اینکه خود شخص به آن معنا دهد. در اگزیستانسیالیسم سارتری، انسان محکوم به آزادی است و می‌بایست بار مسئولیت خود را به دوش بکشد که این مسئله در شناخت فرم‌ها و فرآیندهای جغرافیایی تبعات مهمی خواهد داشت. در این مقاله کوشش گردیده با رویکرد توصیفی - تحلیلی و با مراجعه به مستندات نظری، مفهوم نظری فضای جغرافیایی در دو ساحت "فضاشناسی" و "فضاسازی" در مکتب اگزیستانسیالیسم با تأکید بر آرای ژان پل سارتر تبیین گردد. نتایج پژوهش گویای آن است که مکتب اگزیستانسیالیسم، مورد تأکید سارتر قائل به شناخت فضا در چارچوب موضع ذهنی و معتقد به مکان‌مند بودن ذهن انسان است. در فضاسازی اگزیستانسیالیستی برای نیل به موقعیت‌های زیست بهتر در فضا، نیازمند اهمیت‌دهی بیش‌تر به تعامل آزادانه‌ی افراد با یکدیگر فارغ از تحمیلات ساختاری و نهادی ذیل مفهوم حکمروایی است.

واژگان کلیدی: فضای جغرافیایی، ذهن، اگزیستانسیالیسم، ژان پل سارتر.

۱- مقدمه

در علوم جغرافیایی، پارادایم فضا به مثابه پدیده‌ی حاصل از رابطه‌ی انسان و محیط به‌عنوان بن‌مایه‌ی اصلی این علم شناخته می‌شود؛ به‌طوری‌که تمام مطالعات و موضوعات این علم در چارچوب مفهوم فضا متجلی می‌گردد. فضا؛ گستره‌ای از سطح زمین است که به‌واسطه‌ی درهم‌تنیدگی بنیادهای زیستی (آب، خاک، پدیده‌های زمین‌ساخت) و پوشش‌های جوامع انسانی سامان یافته است و محیط طبیعی، تغییر شکل‌یافته به‌وسیله‌ی انسان‌ها و نهادهای انسانی‌ای است که مجموعاً حوزه‌ی مطالعات علوم جغرافیایی را تشکیل می‌دهد (لشگری، ۱۳۹۵: ۱۴)؛ این در حالی است که در مطالعه‌ی مفاهیم، نسبت‌سنجی یک مفهوم با مکاتب مختلف شناختی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است؛ زیرا برداشت‌ها، معانی و مفاهیم برگرفته از یک مفهوم، در مکاتب مختلف می‌تواند متفاوت و حتی متضاد باشد و این مسئله، بنیاد تفسیرهای متفاوت از مفهوم یک پدیده و منشأ ظهور راه‌حل‌های مختلف، جهت حل مسائل و معضلات در جامعه خواهد شد.

در این راستا یکی از دریافت‌های بنیادین درباره‌ی "فضای جغرافیایی" شناخت آن بر پایه‌ی فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم به‌ویژه در تطبیق با آثار ژان پل سارتر، فیلسوف فرانسوی، است و یکی از سرچشمه‌های ظهور مکتب امکان‌گرایی در فلسفه‌ی جغرافیا مبتنی بر تأثیر از آراء اندیشمندان اگزیستانس بوده است (شکویی، ۱۳۷۵: ۲۵). با وجود تفاوت‌های شناختی عمیق در اگزیستانسیالیسم، فیلسوفان این نحله‌ی فکری بر این باور مشترک‌اند که اندیشیدن فلسفی با موضوع "انسان" آغاز می‌شود و کانون مباحث اگزیستانسیالیسم سارتر، کشف زیست جهان وجود آگاه است. در اگزیستانسیالیسم سارتری، انسان محکوم به آزادی است و می‌بایست بار مسئولیت خود را به دوش بکشد که این مسئله در شناخت فرم‌ها و فرآیندهای جغرافیایی تبعات شناختی عمیقی خواهد داشت (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۷۶). این بدین معناست که فرد انسانی خود را در زندگی می‌یابد، آنگاه تصمیم می‌گیرد که به آن معنا یا ماهیت دهد و بدین ترتیب تبیین مفهوم فضای جغرافیایی می‌تواند با این چارچوب از نظریات اگزیستانسیالیستی تطبیق یابد.

اگزیستانسیالیست‌ها معتقدند نظریات ساختارگرا در مورد فضای جغرافیایی موجب غفلت از یگانگی و منحصر به فرد بودن انسان می‌گردد. ضمن اینکه این مکتب تأکید فراوانی بر توانایی و آزادی هر فرد برای تصمیم‌گیری و انتخاب دارد و هرگونه تعمیمی را در مورد انسان‌ها و جوامع مردود می‌داند. اندیشمندان متأثر از این مکتب بر این باورند که در میان موجودات، فقط انسان‌ها هستند که فردیت مخصوص به خود را دارا می‌باشند و این فردیت، جایگزین‌ناپذیر و درعین حال مسئولیت‌آور است (زینلی و شهرآئینی، ۱۳۹۳: ۱۵۵). این در حالی است که غالب جغرافی‌دانان متأثر از سرمایه‌داری، تولید و بازساخت فضای جغرافیایی را در تبعیت از انباشت سود می‌انگارند و اهمیت چندانی برای ذهنیات و خودآگاهی فردی در ایجاد تغییرات فضای جغرافیایی قائل نیستند. جغرافی‌دانان مارکسیست نیز معتقدند فضای جغرافیایی فاقد هرگونه استقلال ساختی در برابر روابط طبقاتی بوده و فرآیندهای مادی جامعه، سرنوشت حاکم بر یک فضای جغرافیایی را رقم خواهد زد و اصالت فردی در مطالعات جغرافیای مارکسیستی جایگاهی ندارد (Taylor, 2006: 49). در جغرافیای اگزیستانسیالیستی از آنجایی که وجود انسان ذاتی اوست و بر او عارض نشده، از این جهت انسان سارتری محکوم به آزادی است و آزادی هیچ محدودیتی ندارد. اصولاً در اگزیستانسیالیست سارتری، پیوندی ناگسستنی میان آگاهی و مفهوم نیستی وجود دارد؛ به‌طوری‌که انسان‌ها می‌توانند بیندیشند و اذعان نمایند که چه وضعیتی برقرار است و در نقطه‌ی مقابل می‌توانند درک نمایند که چه وضعیتی برقرار نیست و قادرند برای تحقق آن اقدام نمایند (استیونسون و دیگران، ۱۳۹۶: ۴۱۴). این چارچوب نظری صرفاً به دنبال کشف "چیستی" طبیعت فضا نیست، بلکه "چگونگی تفسیر و اندیشیدن در مورد فضا" را مورد نظر قرار می‌دهد (دیباچ، ۱۳۸۶: ۱۴۵). بر این مبنا کوشش گردیده تبیین و تعریف مفهوم فضای جغرافیایی در دو ساحت "فضاشناسی" و "فضاسازی" در چارچوب مکتب اگزیستانسیالیسم به‌عنوان یکی از مکاتب معاصر و با تأکید بر آرای "ژان پل سارتر" مورد بررسی قرار گیرد.

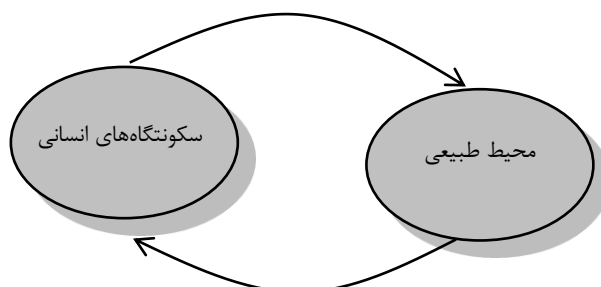
۲- روش تحقیق

این پژوهش با رویکردی نظری، ناظر به واکاوی مفهوم فضای جغرافیایی در چارچوب مکتب اگزیستانسیالیسم موردنظر "سارتر" در راستای چگونگی فراهم آمدن زمینه برای عاملیت ذهن در فضاشناسی و فضا سازی پرداخته می‌شود. در این راستا و برای دستیابی به یک نظریه‌ی اصیل در این پژوهش کوشش گردیده که در درجه‌ی نخست، شالوده‌ی مفهوم "فضای جغرافیایی" با "رویکرد هستی‌انگاری ذهنی از فضا" تبیین گردد. سپس در تطبیق با آموزه‌ها و آراء ژان پل سارتر در تبیین مکتب اگزیستانسیالیسم، رویکرد نوینی در تعریف فضای جغرافیایی ارائه گردد.

۳- مبانی نظری

۳-۱- فضای جغرافیایی

به‌طور کلی فضا به معنای یک حوزه‌ی مشخص جغرافیایی متشکل از یک یا چند مکان انسان‌ساخت است که یک بستر طبیعی را تحت تأثیر خود قرار داده و از آن نیز تأثیر پذیرفته و دارای حریم مشخص، وسعت، همگنی و ساختار مشخص است (رامشت، ۱۳۸۸: ۱۱۵). در این راستا، فضای جغرافیایی دارای پدیده‌ها، عناصر، جریان‌ها و روندهایی است که از سنتز و برهم‌کنش اجزای فضای بر یکدیگر در یک قلمروی معین به دست می‌آیند (پوراحمد، ۱۳۸۶: ۸۰) و شناخت مجهولات موجود در فضای جغرافیایی مشتمل بر مطالعه و شناخت کنش متقابل اجزا و پدیده‌های موجود در یک فضای جغرافیایی با حدود و مرزهای معین و مشخص است (Peck & Wills, 2000: 56)؛ بنابراین جغرافیا شامل مطالعه‌ی پراکندگی‌ها و شناسایی روابط فضایی بین مکان‌ها و پدیده‌های طبیعی و انسانی بروی زمین به‌عنوان جایگاه زیست انسان است (حافظنیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۱۱۲).



شکل ۱: اجزاء اصلی سازنده‌ی فضای جغرافیایی

با این حال، فضای جغرافیایی را نمی‌توان الزاماً یک محیط طبیعی انتزاعی قلمداد نمود، بلکه فضای جغرافیایی شامل یک بستر طبیعی و مجموعه‌ای از یک یا چند مکان انسان‌ساخت است که این کارکرد در جهت تأمین نیازهای افراد انسانی در آن فضا عمل می‌نماید (به‌فروز، ۱۳۸۴: ۷۶)؛ بنابراین علوم جغرافیایی بر مطالعه‌ی پراکندگی اجزاء و عناصر فضایی پرداخته و مطالعه استقرار، پراکندگی، دسترسی و مکان‌یابی پدیده‌ها را بررسی، توصیف و تبیین می‌نماید (Massy & Others; 1999: 78). به‌طور کلی عامل فاصله، جهت، مجاورت، تفرق، سازنده‌ی قلمروهای متمایز در سطح زمین بوده و بیش‌تر تفسیرهای جغرافیایی در ارتباط با شناخت پراکندگی فضایی و بررسی سازمان فضایی مبتنی بر روابط فضایی قلمداد شده است (صدوق و سعیدی، ۱۳۸۷: ۱۴۵). بر این مبنا مطالعات جغرافیایی مشتمل بر دو بخش فضاشناسی و فضا سازی است که در رکن اول، وضع موجود از حیث کاستی‌ها و امتیازات و در رکن دوم، فضا سازی در جهت ایجاد تغییرات از طریق برنامه‌ریزی و آمایش فضا صورت می‌پذیرد (حافظنیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۵۶). در این راستا، بررسی وضع موجود و استخراج کاستی‌ها و معضلات موجود در فضای جغرافیایی ساحت فضاشناسی را در علوم جغرافیایی به خود اختصاص می‌دهد و در مرحله‌ی بعد، فضا سازی در جهت نیل به شاخص‌های بهتر در ابعاد مختلف فضای جغرافیایی بروز

می‌یابد (لشگری، ۱۳۹۷: ۲۵). در حقیقت، انسان به‌عنوان بخشی از اکوسیستم فضایی، خود موجودی دینامیک و پویاست که با توجه به شرایط زمانی و مکانی نیازهای متفاوتی برای آن ایجاد می‌شود که فضای ثابت قادر به پاسخ‌گویی به آن نیازها نیست؛ بنابراین برنامه‌ریزی برای فضای جغرافیایی باید آن‌چنان پویا باشد که نیازهای جامعه انسانی و فضای زیست آن‌ها را برآورده سازد.

این در حالی است که در هستی‌شناسی ذهنی از فضا که چارچوب نظری اگزستانسیالیسم سارتری نیز در ذیل آن می‌گنجد، فضا محصول ذهن بشری قلمداد می‌گردد و پدیدار عینی و واقعی ندارد. به‌عبارت‌دیگر، تصور پدیده‌ها نیازمند در نظر گرفتن پیش‌نیازهایی در ذهن است که تصور آن پدیده را ممکن می‌سازد؛ بنابراین در این موضع، فضا نه پدیده‌ی جوهری و نه پدیده‌ی نسبی و ساختاری است، بلکه فضا مفهومی ذهنی بوده که از برخورد عینیت با ذهن به وجود می‌آید و بیش‌تر با حس مکان، باورها، ارزش‌ها، فهم‌ها و دل‌بستگی افراد سروکار دارد (کرنگ، ۱۳۸۳: ۱۵۵). در این چارچوب، حرکت و اندازه را نمی‌توان بنیاد فضای جغرافیایی دانست و فضا شامل پدیدارهای صرف بیرونی نیست، بلکه این تجربه‌ی بیرونی از راه تصور فضا ممکن می‌گردد (کانت، ۱۳۶۲: ۱۰۳). در این انگاره، فضا در جهان به‌مثابه بخشی از تجربه‌ی روزمره زندگی و ویژگی‌های همچون فاصله، جهت، پیوستاری و گسستگی در نتیجه تجربه‌ی زیسته فرد حاصل می‌گردد (محمودی‌نژاد و همکاران، ۱۳۸۷: ۲۹۱). پدیدار حاصل، تجربه‌ی آگاهانه‌ای است که از دید اول‌شخص نسبت به فضای جغرافیایی به دست می‌آید. در این انگاره، ساختار مرکزی هر شناختی قصدیت است که به زیست جهان فرد بستگی دارد (اسمیت، ۱۳۹۳: ۲۹). باورها، کنش‌ها، مفاهیم و قاعده‌ها، ضابطه‌ها و محدودیت‌های ذهنی، تأویل‌کننده در حکم زیست جهان اوست. تأویل‌کننده همواره متن مورد تأویل را چنان تغییر می‌دهد که با این زیست جهان وی همخوان باشد (بنتون و کرایب، ۱۳۸۴: ۱۹۸).

بنابراین، فضا مؤلفه‌ی اصلی در پردازش احساس به شمار می‌رود که در محیط‌هایی با مرزهای مشخص و با هویت معین بروز می‌یابد و موجب زمینه‌سازی شناخت می‌گردد. از این جهت، فضا ابزار ادراک محسوسات مبتنی بر ویژگی‌های ذهنی افراد بوده (کرم، ۱۳۶۹: ۴۱) و آن‌ها را به‌صورت پدیدار درمی‌آورد. در این انگاره فضا و زمان، عدسی‌هایی هستند که افراد به‌وسیله‌ی آن‌ها فرم‌ها و فرآیندهای فضایی را مشاهده می‌نمایند (افروغ، ۱۳۷۴: ۴۱). در این موضع فلسفی، فضای شناختی از نظر هستی‌شناسی فرآورده‌ی ذهن آدمی بوده (Kitchin, 2009: 269) و از دیگر نشانه‌های ثنویت برخاسته از تمایز ذهن و عین و از دیگر نهیب‌هایی بوده است که مطلق‌گرایی فضایی را به چالش کشیده است؛ بنابراین در این دیدگاه، وجود انسان و اصولاً هر موجودی با مکان‌مند بودن آشکار می‌گردد و اصولاً هر پدیده‌ای برای آشکار شدن، محتاج جا و مکان است؛ بنابراین مجموعه‌ای از پدیده‌ها و اشیاء در صورتی قابل‌تحلیل می‌باشند که پدیدار مکانی-فضایی پیدا نموده باشند (هایدگر، ۱۳۸۷: ۱۹۳). در این موضع، زمان و مکان به‌عنوان ویژگی‌های ذاتی اشیای خارجی، هویتی برگرفته از ذهن و هویت انسان دارند و با فرض وجود پدیده‌ها و اشیاء در شناخت مکان‌مند آدمی تجلی می‌یابند و خارج از عالم ذهنی، مکان و زمان به‌گونه‌ای مستقل وجود ندارد (پیشگاهی فرد و همکاران، ۱۳۸۴: ۱۸۶).

بر این مبنا، شناخت فضا در موضع ذهنی منوط به شناخت هویت‌هاست و فضای جغرافیایی کاملاً تفسیری و ذهنی در نظر گرفته‌شده و به فلسفه‌ی هرمنوتیک نزدیک می‌گردد. در واقع، چشم‌اندازهای فضایی نمایان‌گر عملکرد احساس، عاطفه و خلاقیت انسان‌ها در ساخت فضا می‌باشند (بدیعی و همکاران، ۱۳۸۷: ۱۵۹). فضا و حتی زمان امور، منبعث از برخورد ذهن انسان با قلمرو پیرامون تلقی می‌گردند که امکان درک پدیده‌ها را امکان‌پذیر می‌سازند. مکان و فضا پدیده‌های پیشینی هستند که از پیش در ذهن و مخیله‌ی انسان قرار دارند و قوای حس انسان به کمک آن‌ها به وجود اشیاء پی می‌برند. به عبارت بهتر، محسوسات در ترکیب با آن‌ها مدرکات را می‌سازند (حافظ نیا و همکاران، ۱۳۸۹: ۷۸). به اعتقاد این دسته از فلاسفه، تشکیل مفاهیم ذهنی همانند فضا و زمان قبل از هرگونه تجربه‌ی حسی حاصل می‌شوند و همچنان که گفته شد، فهم مدرکات موجود در طبیعت و محیط، ناشی از معرفت پیشینی انسان به مکان، فضا و زمان می‌باشند؛ بنابراین در تبیین فضا، جغرافی‌دان با تجربه‌ی اول‌شخص خود و با قصدیت خود به آگاهی از پدیده‌ها می‌رسد (دومانلو،

۱۳۹۶: ۱۹۵)؛ بنابراین کنار گذاردن باورها و گرایش‌های فردی ناشدنی بوده و آدمی سرشار از احساس، عاطفه و سوگیری است (نیچه، ۱۳۷۷: ۱۴). آنچه از طریق حواس جمع‌آوری می‌شود پراکنده، نامنظم، بی‌ارتباط و نامفهوم است، ولی ذهن انسان با قرار دادن این امور در داخل زمان و مکان آن‌ها را به صورت منظم معنی‌دار درآورده و از این راه، معرفت حاصل می‌آید (راسل، ۱۳۷۳: ۵۶).

۳-۲- مکتب اگزیستانسیالیسم

اگزیستانسیالیسم را در فارسی به معنای "اصالت وجود" یا "فلسفه‌ی وجود" ترجمه نموده‌اند (شریعتمداری، ۱۳۹۰: ۳۴۵). از حیث هستی‌شناسی در مکتب اگزیستانسیالیسم موجودات به دودسته کلی تقسیم می‌گردند: دسته‌ی اول موجوداتی هستند که از "هستی در خود" برخوردار می‌باشند و اشیاء جزء این دسته قرار می‌گیرند (وارنوک، ۱۳۷۹: ۶۵). به عبارت بهتر در این دسته هر شیء همان است که وجود دارد و به عبارت بهتر فعلیت پیدا کرده و آنچه باید بشود، در او تجلی یافته است. دسته‌ی دوم انسان‌ها هستند که از "هستی برای خود" برخوردار می‌باشند. در این دسته انسان‌ها استعداد محض می‌باشند و در سایه‌ی انتخاب و اراده‌ی این امکان وجود دارد که صورت‌های گوناگون و سرنوشت متنوع یابند (سارتر، ۱۳۷۶: ۲۴).

به‌طور کلی می‌توان چهار مفهوم بنیادین را در اگزیستانسیالیسم برجسته نمود: امکان نازور یا تصادفی بودن هستی، آزادی، مسئولیت و اصالت. انسان، دارای ماهیت پیشینی نیست، بلکه خودش را می‌سازد و آزادانه میان گزینه‌های ممکن برمی‌گزیند و می‌تواند آنچه را که خود درست می‌داند، بسازد و نه این‌که بنا به سرمشق همگان رفتار کند؛ در این صورت کاری اصیل انجام داده است. رویکرد پدیدارشناختی به‌جای نظریه‌پردازی برای پیش‌بینی رفتار عمدتاً در جهت درک تجربه‌های زیسته‌ی انسان گام برمی‌دارد (کاظمی، ۱۳۸۶: ۱۳۸)؛ به‌طوری‌که در اگزیستانسیالیسم به‌ویژه در آثار ژان پل سارتر عقیده بر آن است که شناخت، الزاماً از طریق بحث‌های منطقی و دلایل تجربی به مثابه یک پدیده‌ی بیرونی به دست نمی‌آید، بلکه با وجود انسان و جامعه رابطه‌ی نزدیک دارد و برای درک آن می‌بایست از روش درون‌نگری استفاده نمود (شریعتمداری، ۱۳۹۰: ۳۴۶). در این مکتب، مسئله‌ی "بودن" در جهان از طریق توجه به عاملیت انسان و توانایی مردم در تجربه‌ی مطابق بر شرایط ذهنی آن‌ها مطرح می‌گردد. از منظر آن‌ها حقایق جدا از ارزش‌های شخصی و فردی وجود ندارد.

اگزیستانسیالیسم به تقدم وجود بر ماهیت معتقد است؛ یعنی تقدم وجود فرد و جامعه صرف‌نظر از جوهر و ماهیتی که به آن واگذار می‌شود و یا احراز می‌نماید (لاوین، ۱۳۸۳: ۴۱۶). به نظر فلاسفه‌ی معتقد به این مکتب، همه‌ی پدیده‌های وابسته به انسان فعالیت، تفکر، ایجاد نظام فکری و فلسفی و حتی اعمال عادی همگی مبتنی بر یک اصل است و آن موجود بودن موجودی است که از خویشتن خویش آگاه است (شریعتمداری، ۱۳۹۰: ۳۵۷). در این مکتب هیچ حقیقت کلی در مورد چگونگی زیست انسان‌ها و جوامع وجود ندارد و بر همین مبناست که آینده‌نگری و بهینه‌نمودن کمی و کیفی زندگی، تنها در قالب تجربه‌ی زیسته‌ی انسان مفهوم می‌یابد. در این مکتب نگاه به انسان، به جهان و به بودن این انسان در جهان فراتر از انسان زنده، عینی و انتزاعی است؛ به‌طوری‌که انسان با شناخت ذهنی خود به تفسیر جهان می‌پردازد که با مؤانست و التفات با مکان امکان‌پذیر است. در حقیقت راه شناخت وجود از تفکرات و احساسات موجود بشری می‌گذرد و شناخت پدیده‌ها بدون نیت‌مندی، احساس و ذهنیت انسان امکان‌پذیر نیست (مصلح، ۱۳۸۴: ۲۵۴). این شناخت نه در نتیجه‌ی برخورد حواس با اشیاء خارجی و نه تصوراتی است که اساس پدیده‌ها را تشکیل می‌دهند، بلکه مشتمل بر کشف ماهیت شهودی پدیدارها از مجرای ذهن فرد است.

از سوی دیگر از آنجایی که وجود انسان ذاتی اوست و بر او عارض نشده، از این جهت، انسان سارتری محکوم به آزادی است و آزادی هیچ محدودیتی ندارد. اصالت ذهن در ترکیب با آزادی قادر است هر لحظه و در هر موقعیتی دست به انتخاب بزند و خود را به وضعیتی دیگر منتقل نماید و این انتقال و تغییر حد یقفی ندارد (صدیقی و علی زمانی، ۱۳۹۵: ۱۳۲). از دیدگاه سارتر اصیل بودن به معنای آزادی انسان در ارزش‌آفرینی بوده و متعاقباً می‌بایست مسئولیت کامل هر

آنچه را از او سر می‌زند، بر عهده بگیرد (کریمی والا و کمالی‌نسب، ۱۳۹۵: ۹۸). اصولاً در اگزیستانسیالیست سارتری پیوندی ناگسستنی میان آگاهی و مفهوم نیستی وجود دارد؛ به طوری که انسان‌ها می‌توانند بیندیشند و اذعان نمایند که چه وضعیتی برقرار است و در نقطه‌ی مقابل می‌توانند درک نمایند که چه وضعیتی برقرار نیست و می‌توانند برای تحقق آن اقدام نمایند (استیونسون و دیگران، ۱۳۹۶: ۴۱۴). توانایی اذعان به وضعیتی که برقرار نیست، مستلزم آزادی در تخیل و کوشش در محقق ساختن آن است و خودآگاهی سبب‌ساز توانایی بشر در اذعان به چیزی است که در حال حاضر وجود ندارد (سارتر، ۱۳۸۹: ۴۳). ضمن اینکه شناخت پدیدارهای عینی در قالب پیش ذهنیت‌های انسان ظهور می‌یابد و شناخت پدیده‌ها قائم به وجود ذهن پیشانی انسان به مثابه موجود فعال با اراده و با ذهنیتی پویا و درگذر است (هایدگر، ۱۳۸۸: ۶۸).

این نیاز ذاتی به تغییر و تحول در نزد انسان‌ها به دلیل آن است که حیات و هستی در زندگی انسان‌ها در فلسفه‌ی اگزیستانس به صورت پدیده‌ای زودگذر انعکاس می‌یابد و از آنجایی که حیات زمینی و این جهانی برای انسان‌ها و جوامع، پدیده‌های ناپایدار است؛ این مسئله، انسان‌ها و جوامع را به تلاش و تکاپو جهت دستیابی به شرایط و زمینه‌های هستی بیش‌تر و افزایش کیفیت زندگی و محیط‌زیست انسانی می‌پردازد. به عبارت بهتر، همان‌طور که هستی انسان امری واقعی است، زوال انسان‌ها نیز واقعیتی غیرقابل‌انکار است و این مسئله منجر به اضطراب و به تبع آن کوشش انسان‌ها و جوامع انسانی جهت غلبه‌ی هرچه بیش‌تر بر عوامل زوال آفرین و اضطراب‌آمیز است (جمادی، ۱۳۹۲: ۳۴۳)؛ بنابراین در این مکتب فلسفی، حرکت و تلاش جهت بهبود وضعیت حاضر و رسیدن به وضعیت بهتر به‌عنوان مبنا جهت شرکت فعال و مستقیم افراد و نهادهای سیاسی- اجتماعی در برنامه‌ریزی‌ها، سیاست‌ها، رقابت‌ها و... است؛ به طوری که در نظر فلسفه‌ی اگزیستانس عدم‌گرایی برای سرانجام انسان او را به اهمیت زمان و قدرت آن آشکار می‌کند. از این‌رو، از دیگر دلایل تلاش انسان برای بهینه نمودن محیط‌زیست در مکتب اگزیستانسیالیسم به جهت وجود اراده و اختیار و مبارزه جهت احراز هستی مطول‌تر صورت می‌گیرد.

۴- یافته‌های تحقیق

به‌طور کلی مهم‌ترین کارکردهای شناختی فضای جغرافیایی در چارچوب اگزیستانسیالیسم ژان پل سارتر و در دو حوزه‌ی فضاشناسی و فضاسازی در قالب موارد زیر قابل ذکر است:

الف- فضاشناسی اگزیستانسیالیستی

در مکتب اگزیستانسیالیستی، فضاشناسی الزاماً به جنبه‌های عقلانی و حسی محدود نمی‌شود و تا حدی جنبه‌ی فضایی- مکانی نیز پیدا می‌کند. به عبارت بهتر، هر پدیده‌ای برای آشکار شدن، پدیدار شدن و هستی یافتن محتاج جا و مکان است و مکان‌مندی و زمان‌محوری، ابزارهای مهم ظهور پدیده است (مارسل، ۱۳۸۷: ۵۰). پس با تکیه بر مهم‌ترین علت وجودی؛ یعنی تجلیات فضایی می‌توان "وجود" را درک نمود (مصلح، ۱۳۸۴: ۲۵۵). در عین حال پدیدارشناسی فضا؛ معنای خود را از انسان و انسان نیز ریشه و بنیاد وجودی خود را در "مکان" نمایان می‌سازد. در واقع، فضای تداعی‌یافته در ذهن انسان، بخشی از وجود آدمی است و انسان بدون "فضا" فرصت "انسان بودن" را از دست می‌دهد. به سخن دیگر، فضای جغرافیایی که انسان در آن زندگی می‌نماید، در گذر زمان معنای خود را به دست می‌آورد و این احراز معنا صرفاً بدان معنا نیست که تنها از قدمت آن گذشته است، بلکه در گذر فراز و نشیب‌ها و فرآیندهای مختلف اجتماعی و طبیعی معنای خود را از اصالت ذهن آدمی می‌یابد (سارتر، ۱۳۹۱: ۲۴۴). در این راستا، چشم‌اندازهای فضایی بیان‌کننده‌ی روابط، دل‌بستگی‌ها و انعکاس تجربه‌ی ذهنی گروه‌های انسانی است (Johnston, 1986: 83) و در قالب زندگی روزمره‌ی فرد و در چارچوب ادراکات وی شناخته می‌شود. بدین ترتیب، فضای جغرافیایی فاقد معناست و اگر انسان بخواهد با فضای جغرافیایی در چارچوب تفکرات سارتر زیست نماید، می‌بایست معنا را از "هیچ" برای آن بیافریند و هیچ هستی ضروری که قادر باشد وجود فضا را توضیح دهد موجود نیست. از دیدگاه سارتر فضای جغرافیایی نوعی ساختار دیالکتیک درونی

داشته و تمام دیالکتیک فضایی بر پراکتیس فردی مبتنی است (کاپلستون، ۱۳۸۴: ۴۴۷)؛ بنابراین درک فضا با انواع احساسات استعلایی فرد همچون فرد لذت، خشم، عشق، تنفر و... صورت می‌پذیرد. از این‌رو، احکامی که در مورد فضا صادر می‌گردد، احکام تجربیدی یا تجربی نیست. در این چارچوب شناختی، "بودن در فضا" از نوع رابطه‌ی دکارتی نیست که بین فاعل شناسا و موضوع شناسه انتزاع وجود داشته باشد (افضلی، ۱۳۹۶: ۳۱)، بلکه یک رابطه‌ی التفاتی و شهودی است که با مؤانست و التفات همراه است؛ به طوری که التفات و جهت‌گیری به سوی اجزاء و عناصر فضایی و اولویت‌بندی آن‌ها منبعت از اذهان و احساسات فرد بوده و فضاشناسی در اذهان مختلف متفاوت خواهد بود (صافیان و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۱۱)؛ بنابراین در فضاشناسی، هویت فرد که تداعی‌گر شناخت مکان است، مبدأ اولیه‌ی فضاشناسی بوده و این ذهنیت پیشینی در مکان‌ها و زمان‌های مختلف می‌تواند متفاوت باشد (Malpas, 2008: 11).

از نظر فیلسوف اگزیستانسیال، "هستی" امری مطلق نیست، بلکه با زمان و فضای جغرافیایی معین ارتباط دارد. در این مکتب، آگاهی انسان از خود و از اشیاء خارجی، آزادی انسان در ساختن ماهیت خویشتن و توجه ساختن و توانایی ایجاد تغییر در فضای جغرافیایی موارد واقعی هستند. به بیان دیگر، انسان همواره در حال ساختن "خود" است و شکل و سرنوشت از پیش تعیین شده‌ای ندارد؛ در حالی که در سایر موجودات، "ماهیت" آن‌ها بر "وجود" آن‌ها مقدم است (دهقان، ۱۳۹۱: ۵۴)؛ بنابراین شناخت موضوعی مبتنی بر زیست جهان فرد، در گذر، مکان‌مند و زمان‌محور است؛ به طوری که شناخت پدیدارها به وسیله‌ی ذهن انسان می‌تواند فرم‌ها و فرآیندهای فضای جغرافیایی را متعین سازد. در این مکتب، برعکس دیدگاه پوزیتیویستی، فضا به معنای پدیده‌های خارج از ذهن و عینی نیست که صرفاً با حواس تجربی قابل شناخت باشد، بلکه پدیدارهای فضایی همچون نقطه، خط، مقیاس، قلمرو، شبکه، سلسله‌مراتب و... مجموعه‌ای درهم‌تنیده از معانی است که به وسیله‌ی فهم، هویت و ذهنیت انسان شناخته می‌شود. فضای محض فیزیکی که فاقد روابط اجتماعی و وجوه معنابخشی توسط فرد باشد، به مظهر تعامل اشیای طبیعی که دارای ماهیت فی‌نفسه می‌باشند تقلیل می‌یابد؛ بنابراین فضای انتزاعی در چارچوب اگزیستانسیالیسم جای خود را به جغرافیای مکان انضمامی داده است که در زیست جهان فرد قابل مشاهده است. در فضاشناسی اگزیستانسیالیستی با نفی تفاوت میان عین و ذهن، شناخت عقلانی فضا را بی‌ارزش قلمداد نموده و به تجربه‌ی زیسته‌ی فرد در شناخت فضا اهمیت می‌دهد. حتی اگر تمامی هستندگان موجود در جهان را فراگرد آوریم، از تجمیع آن‌ها پدیده‌ای همچون فضا به معنای اگزیستانسیالیستی آن حاصل نخواهد شد (ورنو و همکاران، ۱۳۷۹: ۹۲-۹۳)، بلکه فضا حاصل تراکنش ذهن آدمی با اشیاء بیرونی است (صادقی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱۹). در عین حال، جدایی انسان از فضا و زمان ناشدنی است و تعیین پدیداری انسان و جامعه با وجود در فضا و زمان حاصل می‌گردد (دارتیگ، ۱۳۷۳: ۱۴۲). زمان، در نهایت جوهر مستقل به صورت گذشته حال و آینده نیست، بلکه نسبتی از فضا متصور توسط انسان است (Inwood, 2000: 221). از نگاه اگزیستانسیالیستی فضا؛ یعنی مکان زمان‌مندی که برای قلمرومند نمودن ذهنیت انسان اختصاص یافته و دارای ویژگی‌ها و حدودمرزی مکانی- زمانی است که ذهن آدمی آن را شناخته و تداعی می‌نماید (نیچه و همکاران، ۱۳۸۷: ۷۳). فرم‌ها و فرآیندهای فضایی از حضور و درک فرد به مثابه یک ساخت و موقعیت مرزبندی شده تجربه می‌گردد که تداعی‌گر فضای مکان است. مکان؛ کوچک‌ترین واحد فضا است که تجزیه‌پذیر نیست و قلمرو شخصی، محل زیست و فعالیت انسان است (حافظ‌نیا، ۱۳۹۳: ۳۵) و نفسی که در حیطه‌ی هیچ ادراکی نباشد و نیز بحث از ذهنی که در آن هیچ التفات و توجهی به سویی نباشد، پذیرفتنی نیست (دارتیگ، ۱۳۷۳: ۲۳). حتی در قلمرو جغرافیای طبیعی نیز پدیدار می‌تواند حاصل شناخت شهودی باشد که روایت سامان‌یافته از این تلقی را می‌توان در آثار دیلتای نیز یافت (مقیمی، ۱۳۹۱: ۳۰). وی با پرداختن به «نقادی عقل تاریخی»، طبیعت پدیداری را با هویت و زمان پیوند می‌زند و معتقد است که پدیدارهای محیط طبیعی نیز از کنش‌های ذهنی جوامع و افراد ساخته می‌شود (دیلتای، ۱۳۹۲: ۲۳۵)؛ ضمن اینکه ویژگی‌های محیط تنها وقتی قادر است که مانع اصالت اراده‌ی انسان باشد که انسان و جامعه‌ی انسانی به طور بالفعل در وضعیت عدم به سر ببرد. این در حالی است که انسان و جامعه‌ی انسانی به طور بالفعل منبع و خاستگاه مسلمات راجع به فضا و از جمله محیط طبیعی بوده و در اگزیستانسیالیسم مورد تأکید

سارتر محیط طبیعی به سادگی نمی‌تواند انسان و جامعه را با خود منطبق نماید. در این راستا، فضای جغرافیایی هستی از بیرون شونده‌ای است که گرچه همواره واجد موقعیتی در جهان است، لیکن اصالت ذهن انسان نیز دارای امکان‌هایی است که می‌تواند جهت شناخت فضا از میان آن‌ها انتخاب نماید.

ب- فضا سازی اگزیستانسیالیستی

همچنان که ذکر گردید در مکتب اگزیستانسیالیسم سارتری در مورد "طبیعت هستی" اطمینان کامل نداشته و "هستی بشر" را شامل رقابت و رویارویی بر مبنای اصالت اراده و در جهت تداوم حیات بیش‌تر قلمداد می‌نماید. به عبارت بهتر، اختیار و اضطراب بشر درباره‌ی آینده‌ی حیات خود در فضای جغرافیایی سبب تحرک برای دستیابی به مواهب و امتیازات بیش‌تر جهت بهینه‌سازی محیط و بقای بیش‌تر است. اضطراب ناشی از آگاهی به آزادی خویش و وجود انتخاب‌های متعدد پیش روی بشر است که ناگزیر فرد را به مشارکت با دیگر افراد جامعه جهت دستیابی به یک کنش جمعی هماهنگ برای بهینه‌سازی فضای جغرافیایی ترغیب می‌نماید؛ اضطراب عبارت از رویارویی همیشگی با گزینه‌های مختلف اندیشه و عمل جهت کنشگری در جهت جستجوی ناموجودهای فعلی (سارتر، ۱۳۹۴: ۲۵-۲۴). از این رو، بسیاری از سیاست‌های فضایی در صدد نیل به شرایطی است که در حال حاضر در یک فضای جغرافیایی مشخص وجود ندارد؛ بنابراین موقعیت ناموجود قابل‌تصور موجب سوق دادن به فضای جغرافیایی در ابعاد مختلف در جهت دستیابی به شرایط بهینه‌تر است. از این جهت، برنامه‌ریزی و آمایش فضایی حاصل نیستی شرایطی است که موجود شدن آن در سکونتگاه انسانی موجب دستیابی به فرآیند توسعه می‌گردد (احمدی و مرادی، ۱۳۹۰: ۴۱). به دیگر سخن در مکتب اگزیستانسیال، جامعه‌ای که اصالت بشری را پذیرفته و مقهور اراده‌ی طبیعت نمی‌گردد، جامعه‌ای است که مرگ و رنج‌های طبیعی و کشمکش‌ها بر سر منابع را بن بست تلقی ننموده و بلکه آن‌ها را مرز ورود به خلاقیت و برنامه‌ریزی برای آینده برمی‌شمارد و به این طریق، آزادی عمل و اصالت اراده‌ی انسان در قالب این فرآیند تجلی می‌یابد؛ بنابراین عدم حرکت به سمت آمایش و برنامه‌ریزی فضایی در مکتب اگزیستانسیال به معنای شیء‌انگاری انسان همانند دیگر موجودات تلقی می‌گردد و این امر به معنای به رسمیت نشناختن اصالت اراده و توان انتخاب آدمی و به‌طور مشخص جامعه‌ی انسانی است؛ بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که اصالت اراده‌ی انسان در جهت توسعه‌ی فضای جغرافیایی و اضطراب ناشی از حرکت به سمت نیستی در نتیجه‌ی عدم تعادل‌های فضایی دو پایه‌ی فلسفی مهم جهت حرکت به سمت پیشرفت و ظهور برنامه‌ریزی فضایی به‌مثابه یکی از ابزارهای دسترسی به آن است. به‌طور کلی جوامع انسانی از یک‌سو به اهداف متعالی و توسعه خیز زندگی متصل و از سوی دیگر با محدودیت‌هایی نظیر مرگ، تضاد و... مواجه می‌باشند و این بنیادها سبب‌ساز ظهور برنامه‌ریزی و آمایش فضا جهت بهبود جامعه و فضا است (بلانکهام، ۱۳۶۸: ۹۲).

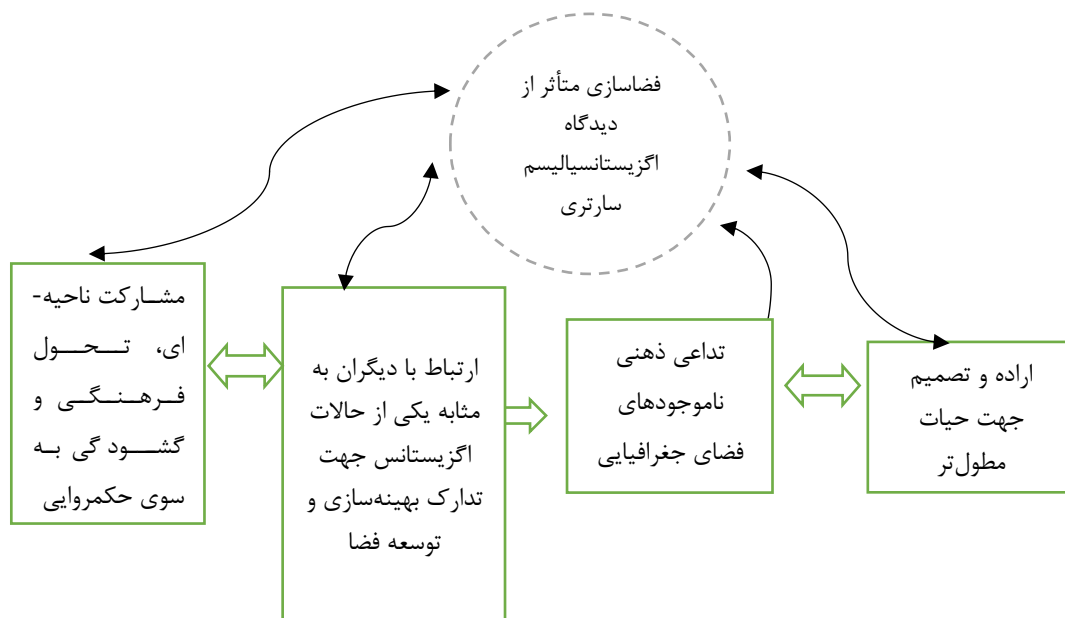
بنابراین بشر اگزیستانسیالیستی پی برد که با فرا رفتن از تفکر درون‌زا دست نیاز به گزینش جهت دستیابی به نداشته‌ها را دارد و ورود به این فرآیند نیازمند سیاست‌گذاری جهت توسعه‌ی فضای جغرافیایی است (هیوز، ۱۳۶۹: ۲۲۵). در فضا سازی اگزیستانسیالیستی برای دستیابی به موقعیت‌های زیست بهتر در فضا و تصرف و تملک ابزارها و شرایط بهینه‌تر نیازمند اهمیت‌دهی بیش‌تر به تعامل آزادانه‌ی افراد با یکدیگر فارغ از تحمیلات ساختاری و نهادی است و آزادی اگزیستانسیالیستی فرد وابسته به آزادی همکاران خواهد بود. اصالت اراده‌ی بشری در چارچوب انگاره‌ی اگزیستانسیالیستی در مرحله‌ی نخست گریزان از هرگونه نظم اجتماعی است. به بیان دیگر، آگاهی پدیداری در شناخت محیط چه در ابعاد طبیعی و چه در ابعاد انسانی به معنای آن نیست که با واقعیت یافتن موجودی دیگر فردیت کسی تحت تأثیر قرار نمی‌گیرد، بلکه او نیز به فضا می‌نگرد و آزادی فرد را محدود می‌کند (شهرآئینی و زینلی، ۱۳۹۰: ۱۰۷)؛ بنابراین آگاهی درباره‌ی دیگری، آن را در شعور یک فرد به‌عنوان یک «رقیب» متبلور می‌نماید که برای فرد بشری مولد ترس، عامل رقابت و مانع ادامه‌ی حیات آزادانه است. به عبارت بهتر، آزادی اصیل و خالص، فقط در انزوای کامل فرد از همکاران تحقق می‌پذیرد (زول، ۱۳۸۷: ۲۱۹). از مهم‌ترین حالات اگزیستانسیال که در ضمن چنین ارتباطی ایجاد می‌گردد، اذعان به شکست است؛ چراکه در ارتباط انسان و جامعه با دیگری است که التفات به ناتوانی و محدودیت انسان حاصل می‌شود.

به محض اینکه انسان عقب‌ماندگی و شکست‌پذیری خود را درک می‌کند، دست به تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اقدام به تغییر فضای جغرافیایی محل زیست خود می‌نماید؛ زیرا اگر یک جامعه و انسان، شکست‌ناپذیر و نامحدود بود، در آن صورت برنامه‌ریزی و انتخاب معنایی نداشت (ورنو و وال، ۱۳۷۹: ۱۷۵). در مکتب اگزیستانسیالیسم، حیات انسانی مشتمل بر تلاش هر یک از افراد و جوامع برای تداوم حیات و گریز از دلهره و نیستی برای بهینه‌سازی محیط و خوشبختی تفکر، تقلا و تلاش است (لاوین، ۱۳۸۳: ۴۱).

از سوی دیگر اگرچه هرگونه نظمی در محیط مخالف ویژگی‌های نظری و آزادی انسان است، لیکن تنها از طریق پیوند با این نظم اجتماعی است که به‌طور واقعی امکان تداوم حیات بهینه برای جوامع و دست‌یابی به فرآیند توسعه در فضای جغرافیایی فراهم می‌گردد. در این راستا، علی‌رغم اینکه در اگزیستانسیالیسم سارتری هیچ نوع قاعده‌ی کلی برای فضا‌سازی وجود ندارد، لیکن لحاظ نمودن اصل آزادی به منزله‌ی یکی از معیارهای اصلی این انگاره به ناگزیر فضا‌سازی اگزیستانسیالیستی را به‌سوی لحاظ نمودن آزادی همگان در چارچوب حکمروایی سوق می‌دهد (دهقان، ۱۳۹۱: ۵۵)؛ زیرا فضای جغرافیایی همواره فقط بخشی از آنچه فرد آن را تصور می‌نماید نیست، بلکه نگاه فرد و یا افرادی دیگر به آن نیز باشد (بلاکهام، ۱۳۸۵: ۸۳). در نتیجه، این رویکرد بیش‌ازپیش برنامه‌ریزی فضایی در قالب مفاهیم مشارکت‌خواه؛ همچون شهروندی و سرمایه‌ی اجتماعی متجلی می‌گردد. بر این مبنا قبل از اصالت شناخت ذهنی، امر اجتماعی به‌صورت اقتضا وجود دارد و این امر بدان معنی است که آزادی فردی در صورتی تداوم می‌یابد که در قالب یک گفتگوی اجتماعی شکل یابد. انسان از دیدگاه سارتر این الزام را ندارد که دیدگاه‌های خود را بر اساس جبر اجتماعی شکل دهد و می‌تواند به صورتی مجزا از اجتماع خواسته‌های خود را تحقق بخشد (موفق، ۱۳۸۵: ۷۲)، لیکن وجود آدمی مفهومی مستقل نیست که جداگانه و بی‌نسبت با چیز دیگر معنا داشته باشد، بلکه اگزیستانس در ارتباط با وجود دیگر انسان‌ها معنا می‌یابد و ذهن فردی همواره در شبکه‌ای از نسبت‌ها به سر می‌برد و یکی از محدودیت‌هایی که جهان عینی به انسان تحمیل می‌کند، ارتباط با دیگران است. لیکن می‌بایست اذعان نمود آگاهی از کانون اصالت فردی شکل گرفته و هرگز این اصالت فردی معنای خود را در پس یک ساخت استعلایی از دست نمی‌دهد (نوالی، ۱۳۹۲: ۷۰) و اصالت اراده‌ی فرد در تبعیت از سیاست‌های فضایی نادیده گرفته نمی‌شود؛ چراکه تعامل آزادانه‌ی اذهان، نقطه‌ی عزیمت دست‌یابی به کنش جمعی هماهنگ خواهد بود.

از این‌رو در این انگاره، ناخودآگاه اعمال اراده و بهینه‌سازی ساخت فضا نیازمند تعامل اجتماعی می‌گردد. ساختارهای اجتماعی - اقتصادی بسیار پیچیده‌تر از آن است که تنها حکومت‌ها بتوانند نقطه‌ی حل تضادها و تعارضات جامعه‌ی انسانی باشند؛ به‌طوری‌که قدرت سرشتی متکثر داشته و در سراسر روابط اجتماعی پخش شده است (Passi, 2004: 538) و این تعامل اجتماعی، متضمن شکل‌گیری آزادانه‌ی ارزش‌ها و سرمشق‌های رفتاری خاص میان عموم شهروندان است. آنچه در فضا‌سازی اگزیستانسیالیستی دارای اهمیت است، متقاعدشدن فرد به پیروی از مجموعه ضوابط عقلانی خردمندانه در رفتار اجتماعی با دیگران است (کاشی، ۱۳۸۱: ۷۶) که وظیفه‌ی جهت‌دهی به ارزش‌ها به‌سوی اهداف توسعه را دارا می‌باشند. در این راستا با تغییر الگوی ذهنی ناشی از تعامل اجتماعی، شناخت فضا دگرگون گردیده و "در زمان بودن ذهن" موجب صیوررت، زوال و پدیداری دوباره‌ی فضا در ذهن شهروند می‌گردد. از این‌رو، ذهن انسان هرگز غایت نیست و می‌تواند تعیین داشته باشد که بخشی از این تعیین‌پذیری می‌تواند در نتیجه‌ی تعامل آزادانه بین اذهان شکل بگیرد و با ظهور این برآیندها زمینه برای شکل‌گیری برنامه‌ریزی فضایی منعطف و مبتنی بر مشارکت شهروندان و متعهد به روابط اجتماعی آزاد در چارچوب حکمروایی فضایی شکل می‌گیرد (Massey, 1991: 28)؛ بنابراین علی‌رغم اینکه برای فهم فضا همواره می‌بایست به استعلای اگو و زیست جهان وی بازگشت (هوسرل، ۱۳۸۷: ۷۰-۷۱)، لیکن فضای اگزیستانسیالیستی متحول و ناآبیت است که در هر دوره‌ای از زمان دچار دگرگونی ناشی از بازساخت اذهان می‌گردد که در نتیجه‌ی مشارکت و تعامل اجتماعی سامان یافته است؛ بنابراین مشارکت افراد در ساخت فضای جغرافیای اگزیستانسیالیستی به معنای آن نیست که فرآیند فضا‌سازی روندی ثابت و مشخص دارد. در واقع، فضا‌سازی یا برنامه‌ریزی و آمایش فضا در چارچوب

اگزیزستانسیالیسم معلول روابط آزاد اجتماعی میان شهروندان است (احمدی، ۱۳۸۴: ۲۷۶) و روابط اجتماعی برخلاف روابط ایدئولوژیک امور قطعی و جزمی نیستند و در طی زمان می‌تواند تغییر کند. به عبارت دیگر، برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری برای آینده لاجرم نیازمند تعیین جهات مثبت میان وقایع و راه‌کارهاست و خواه‌ناخواه یک سلسله عوامل و معیارهای هنجاری پا به عرصه می‌گذارند که معلول اراده‌ی آزادانه‌ی شهروندان در تعامل با یکدیگر است (کاظمی، ۱۳۷۴: ۹۹). یقیناً فضا سازی در جغرافیا مبتنی بر انتخاب و اختیار مقوله‌ای فرهنگی خواهد بود. به‌طور کلی انتخاب نیاز به معیار دارد و معیار نیز مسئله‌ای ارزشی است و ارزش‌ها همچنان که ذکر گردید، جزئی از فرهنگ و یا خمیرمایه‌ی فرهنگ محسوب می‌گردند. بدیهی است که پیش‌نیاز توسعه و تحول در فضای جغرافیایی در جغرافیای اگزیزستانسیالیستی، ایجاد تغییر و تحول در فرهنگ جامعه است؛ بنابراین در جغرافیای اگزیزستانسیالیستی توسعه‌ی پایدار مقوله‌ای محدود به توسعه‌ی کالبدی و یا عملکرد ایدئولوژی‌های سیاسی نیست، بلکه دارای زیرساخت اجتماعی و فرهنگی است. در عین حال، این تعامل آزادانه بر پایه‌ی همبستگی در برقراری عدالت فضایی تعیین‌کننده است.



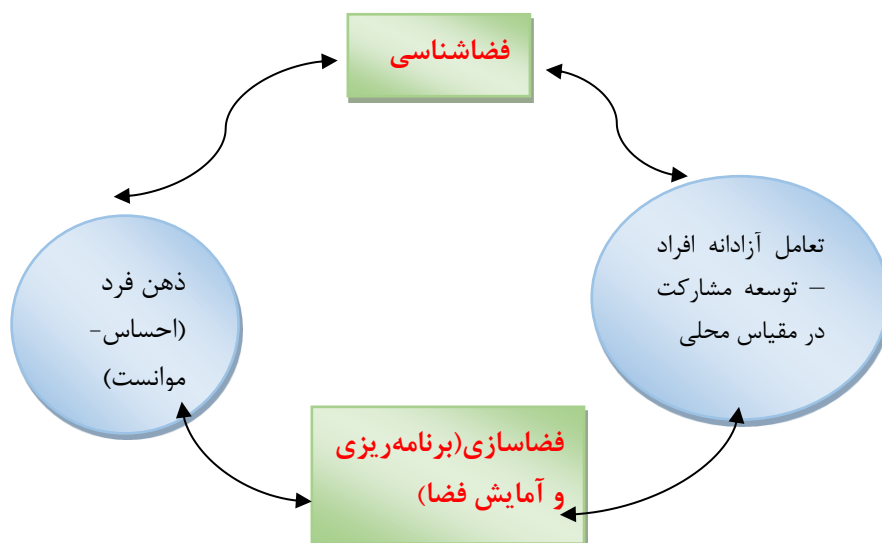
شکل ۲: فضا سازی اگزیزستانسیالیستی

در این راستا در فضا سازی اگزیزستانسیالیستی بیش‌ازپیش مطالعات ناحیه‌ای مورد توجه قرار می‌گیرد. رویکرد ناحیه‌ای ناظر به نگاه ویژه‌نگر و غیر تعمیم‌گرا به پدیده‌های فضایی با توجه به تجربه‌ی ویژه‌ی انسانی و محیطی هر قلمرو در مقیاس‌های مختلف است (Griffith, 2013: 10). از همین رو است که منطق تعمیم‌گرایی اثبات‌گرا در منطق مطالعات ناحیه‌ای- اجتماعی مورد توجه قرار نمی‌گیرد و توجه به قلمروهای اجتماعی و مقاطع تاریخی تنها راه شناخت علل ظهور فرم‌ها و فرآیندهای فضایی می‌باشند. در اگزیزستانسیالیسم چنانچه فضا سازی بخواهد مطابق با خواست شهروندان سامان-دهی گردد، ناگزیر است ضمن به رسمیت شناختن اصالت اذهان شهروندان به دنبال ایجاد تمایز میان فضای عام از فضای خاص گردد. از دهه‌ی ۱۹۸۰ میلادی در مطالعات سیاست و فضا این دیدگاه شکل گرفت که تا پیش‌از این غیر از سطح ملی و جهانی به سایر مقیاس‌ها به‌ویژه مقیاس محلی کم‌توجه بوده‌اند (میرحیدر و ذکی، ۱۳۸۹: ۳۰). در فضا سازی اگزیزستانسیالیستی، اصالت‌بخشی به برنامه‌ریزی در مقیاس ملی ناخودآگاه زمینه‌ی مداخله‌ی حاکمیت سیاسی را فراهم می‌آورد و موجب تسلط قدرت سیاسی بر فضای جغرافیایی می‌گردد؛ چراکه در مقیاس ملی، حاکمیت بزرگ‌ترین قدرت زورآوری و ایجاد کنش جمعی هماهنگ است؛ بنابراین انگاره‌ی حکمروایی چندان از مقیاس‌های بزرگ برنامه‌ریزی از جمله

در سطح ملی استقبال نمی‌نماید و به دنبال محدود نمودن مقیاس برنامه‌ریزی در سطح مقیاس محلی و ناحیه‌ای است (Allmendinger, 2002: 103).

۵- نتیجه‌گیری

در اگزیتانسیالیسم سارتر فضا نه به صورت ساختاری و یا مطلق، بلکه به صورت یک موجود سیال و پویا در نظر گرفته می‌شود که متناسب با تفکرات درون ذات افراد بشر می‌تواند معنا و تفسیرهای متفاوتی یابد. به بیان دیگر، شناخت پدیدارهای فضایی همچون نقطه، خط، جریان، مجاورت، مرز و ارزیابی پراکندگی‌ها و روابط میان آن‌ها حاصل کنش ذهن انسان است. این رویکرد منتقد دیگر دیدگاه‌هایی است که نقش‌آفرینی فرایندهای تاریخی-سیاسی در تولید فضا را بنیادین ارزیابی نموده و به بی‌اثر بودن نقش فرد در ساخت فضای جغرافیایی اذعان دارند؛ به طوری که فضای اگزیتانسیالیسم یک پراکتیس است که با نیت فرد یا افراد فضا ساز تعریف می‌گردد و غایت انتخاب آن به سوی نتیجه‌ای است که در اصلت ذهن برای آن تدارک دیده شده است؛ بنابراین ماهیت از پیش تعیین شده ندارد. در این انگاره با نقادی نقش‌آفرینی عقل کل‌گرا در شناخت فضا، قائل به از بین رفتن فرد در شناخت عقلانی است، درحالی که اصلت ذهن، پدیده‌ای مهم در شناخت فضا است. در اگزیتانسیالیسم سارتری ابتدا فضا از هر معنای تهی می‌گردد، سپس برای استعلا و عدم انفعال انسان در پی جعل معنا از طریق اصلت‌بخشی به ذهن آدمی است و فضای مکان جایی است که وجود فرد در آن آشکار می‌گردد. این شناخت‌شناسی فضا مستلزم در نظر گرفتن فضا به مثابه موجودی است که هیچ‌گاه تکیه‌گاه یا پشتوانه‌ای در گذشته نداشته است و از طریق مرور تاریخ تولید فضا نمی‌توان به گزاره‌ای تعمیم‌پذیر در مورد آن دست یافت و فضای جغرافیایی را صرفاً حاصل سودمحوری اقتصادی انسان و یا عملکرد ساختارهای اجتماعی-تاریخی دانست. در مکتب اگزیتانسیالیسم، شناخت ذهنی فضا مبتنی بر زمان و فضا از اهمیت بیش‌تری برخوردار است و مکان‌مند بودن انسان منوط به اعتقاد به عدم امکان تعمیم‌پذیری روابط انسانی یک ناحیه به نواحی دیگر است. به‌ویژه در مکتب اگزیتانسیالیسم وجود فضای جغرافیایی در ابعاد ساختاری و کارکردی در نتیجه‌ی کنش‌های ذهنی انسان پدیدار می‌گردد؛ از این جهت معطوف به قلمروهای زمانی-مکانی است و حقیقت فضا، زمانی آشکار می‌گردد که فرد با آن امتزاج می‌یابد.



شکل ۳: فضاشناسی و فضاسازی اگزیتانسیالیستی

از سوی دیگر ظهور قصدیت برای فضا سازی در اگزستانسیالیسم سارتر به دلیل آن است که انسان از هستی جدا نیست و نسبت به آن بی تفاوت نیست. از این رو، انسان به عنوان یک تماشاچی منفعل که گذران هستی را مشاهده می کند، مطرح نیست و بر خلاف سایر موجودات دارای اراده بوده و امکان ایجاد تغییر در مسیر زندگی تنها برای انسان امکان پذیر است. در این میان، انتخاب و اراده‌ی انسان‌ها و جوامع در چگونگی انتخاب راه کارها و سیاست‌ها جهت حصول این هدف غایی نیز اهمیت خاص دارد؛ چراکه ترجیح هر سیاست و راه کاری موکول به اراده‌ی و انتخاب فرد و جامعه است؛ بنابراین ماهیت انسان محصول اراده و انتخاب خود است و به تبع آن، برنامه ریزی و تلاش برای داشتن محیط بهتر جزء ذات وجودی انسان به شمار می رود. لیکن در عرصه‌ی فضا سازی تنها راه هماهنگی اذهان از مسیر گسترش مشارکت و سرمایه‌ی اجتماعی امکان پذیر می گردد و ظهور مشارکت ناشی از عدم وجود منبع استعلایی بود که موجب می گردید که آرمانی پیشینی برای فضا سازی وجود نداشته باشد؛ بنابراین واقعیت اصالت اراده و شناخت حاصل از ذهن انسان در فضا و زمان تنها به وسیله‌ی کنش جمعی سازمان یافته در قالب برنامه ریزی به عینیت رساند؛ بنابراین فلسفه‌ی وجودی تغییرات فضایی کنترل شده تحت عنوان برنامه ریزی و تدابیر منتج از آن در مکتب اگزستانسیالیسم، هدایت نظم اجتماعی در جهت ارتقاء رفاه عمومی و مدیریت منازعات ویران گر در بین اعضای جامعه و کمک به ایجاد شرایط مطلوب جهت تداوم حیات بیش تر انسان است. ضمن اینکه مشارکت مانع از اعمال قدرت و خشونت توسط ذینفعان فضا جهت دستیابی به توسعه‌ی بهینه تر است. در این انگاره، علی رغم تلاش افراد برای رهاساختن خود از تسلط دیگری لیکن تعامل اجتماعی بدون لحاظ نمودن آزادی اراده برای تمامی افراد جامعه امکان پذیر نیست و به رسمیت شناختن این آزادی اجتماعی می تواند فضا سازی اگزستانسیالیسم را به سوی مفهوم مفاهمی اجتماعی و حکمروایی شهروندگرا سوق دهد. از این رو در این مکتب انسان در محیط خود منحل نگردیده و آزادی خویش را حفظ می کند و برای او آزادی، انتخاب و مسئولیت اموری عینی و واقعی می باشند.

۶- منابع

- ۱- احمدی، بابک (۱۳۸۴). سارتر که می نوشت، تهران: نشر مرکز.
- ۲- احمدی، ثریا، مرادی، سعیده (۱۳۹۰). اگزستانسیالیسم دین و اخلاق، تهران: نشر علم.
- ۳- استیونس، لزی، هابرم، دیوید، رایت، پیتر (۱۳۹۶). دوازده نظریه در مورد طبیعت بشر، ترجمه‌ی میثم محمدامینی؛ تهران: نشر نو.
- ۴- افروغ، عماد (۱۳۷۴). فضا اندیشی فلسفی، فصلنامه‌ی تحقیقات جغرافیایی، سال ۱۰، شماره‌ی ۳۹، صفحات ۵۴-۲۴.
- ۵- افضل، رسول (۱۳۹۶). روش شناسی در جغرافیای سیاسی و ژئوپلیتیک، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۶- بدیعی، مرجان، پناهنده خواه موسی و مختاری، راضیه (۱۳۸۷). نقش حس مکانی در هویت بومی (مطالعه‌ی موردی: دانشجویان یاسوجی دانشگاه‌های تهران)، فصلنامه‌ی ژئوپلیتیک، سال چهارم، شماره‌ی ۲، صص ۱۷۵-۱۵۷.
- ۷- بلانکهام، ه.ج (۱۳۶۸). شش متفکر اگزستانسیالیست، ترجمه‌ی محسن حکیمی، چاپ اول، تهران: نشر مرکز.
- ۸- بنتون، تد و کرایب، یان (۱۳۸۹). فلسفه‌ی علوم اجتماعی، ترجمه‌ی شهناز مسمی پرست و محمود متحد، تهران: نشر آگه.
- ۹- بهفروز، فاطمه (۱۳۸۴). فلسفه‌ی روش شناسی و تحقیق علمی در جغرافیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۰- پوراحمد، احمد (۱۳۸۶). قلمرو و فلسفه‌ی جغرافیا، چاپ دوم، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۱۱- پیشگاهی فرد، زهرا، پوراحمد، احمد، واثق، محمود (۱۳۸۴). فلسفه‌ی مکان جغرافیایی، فصلنامه‌ی اندیشه‌های فلسفی، سال دوم، شماره‌ی ۲، صفحات ۲۰۲-۱۷۹.
- ۱۲- جمادی، سیاوش (۱۳۹۲). زمینه و زمانه‌ی پدیدارشناسی، جستاری در زندگی و اندیشه‌های هوسرل و هایدگر، چاپ چهارم، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۱۳- حافظ‌نیا، محمدرضا (۱۳۹۳). فلسفه‌ی جغرافیا، فصلنامه‌ی برنامه ریزی و آمایش فضا، دوره‌ی هیجدهم، شماره‌ی ۲، صص ۵۶-۲۷.
- ۱۴- حافظ‌نیا، محمدرضا و احمدی پور، زهرا و قادری، مصطفی (۱۳۸۹). سیاست و فضا، مشهد: انتشارات پاپلی.

- ۱۵- داریگ، آندره (۱۳۷۳). پدیدارشناسی چیست، ترجمه‌ی محمود نوالی، چاپ اول، تهران: انتشارات سمت.
- ۱۶- دومانلو، طیبه (۱۳۹۶). نسبت جامعه‌شناسی معرفت مانهایم و پدیدارشناسی هوسرل، فصلنامه‌ی پژوهشنامه‌ی علوم سیاسی، شماره‌ی ۴۷، صص ۲۱۴-۱۷۵.
- ۱۷- دهقان، رحیم (۱۳۹۱). نگاه انتقادی به مبانی تفکر اخلاقی سارتر، فصلنامه‌ی معرفت اخلاقی، سال ۳، شماره‌ی ۲، صص ۷۱-۵۵.
- ۱۸- دیباج، سیدموسی (۱۳۸۶). هرمنوتیک مکان و موضوع جغرافیایی، فصلنامه‌ی جغرافیا، سال پنجم، شماره‌ی ۱۲ و ۱۳، صص ۱۴۱-۱۶۵.
- ۱۹- دیلتای، ویلهلم (۱۳۹۲). به فهم درآوردن جامعه‌ی انسانی، ترجمه‌ی منوچهر صانعی دره بیدی، تهران: انتشارات ققنوس.
- ۲۰- راسل، برتراند (۱۳۷۳). تاریخ فلسفه‌ی غرب، ترجمه‌ی نجف دریابندری، تهران: انتشارات پرواز.
- ۲۱- رامشت، محمدحسین (۱۳۸۸). فضا در ژئومورفولوژی، فصلنامه‌ی برنامه‌ریزی و آمایش فضا (مدرس)، دوره‌ی چهاردهم، شماره‌ی ۴، صص ۱۱۱-۱۳۶.
- ۲۲- زول، رونالد (۱۳۸۷). فلسفه سیاسی قرن بیستم، ترجمه‌ی محمد ساوجی، تهران: نشر آگاه.
- ۲۳- زینلی، راضیه، شهرآئینی، سیدمصطفی (۱۳۹۳)، بررسی مفهوم اضطراب از دیدگاه کی برکه گور و ژان پل سارتر، فصلنامه‌ی شناخت، شماره‌ی ۷۰، صص ۱۷۹-۱۵۱.
- ۲۴- سارتر، ژان پل (۱۳۷۶). اگزیستانسیالیسم و اصالت بشر، ترجمه‌ی مصطفی رحیمی، چاپ اول، تهران: نشر نیلوفر.
- ۲۵- سارتر، ژان پل (۱۳۸۹). هستی و نیستی، ترجمه‌ی عنایت‌اله شکیباپور، تهران: انتشارات دنیای کتاب.
- ۲۶- سارتر، ژان پل (۱۳۹۱). تهوع، ترجمه‌ی امیر جلال‌الدین اعلم، تهران: نشر نیلوفر، چاپ دوازدهم.
- ۲۷- سارتر، ژان پل (۱۳۹۴). تعالی اگو به انضمام مقدمه‌ی هستی و نیستی، ترجمه‌ی عادل مشایخی، تهران: انتشارات ناهید.
- ۲۸- شریعتمداری، علی (۱۳۹۰). فلسفه، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- ۲۹- شکویی، حسین (۱۳۷۵). اندیشه‌های نو در فلسفه‌ی جغرافیا، جلد اول، تهران: انتشارات گیتاشناسی.
- ۳۰- شهرآئینی، سیدمصطفی، زینلی، راضیه (۱۳۹۰). وجود برای دیگری از دیدگاه سارتر، فصلنامه‌ی پژوهش‌های فلسفی، سال پنجم، شماره‌ی ۹، صص ۱۲۸-۱۰۷.
- ۳۱- صادقی، مجید، جوان، جعفر و رهنما، محمدرحیم (۱۳۹۴). فضای جغرافیای چیست؛ درنگی بر سرشت فضای جغرافیایی، از چشم‌انداز پدیدارشناسی هرمنوتیک، فصلنامه‌ی مطالعات جغرافیایی مناطق خشک، سال پنجم، شماره‌ی ۱۹، صص ۲۸-۱۲.
- ۳۲- صافیان، محمدجواد، انصاری، مائده و غفاری، علی، مسعود، محمد (۱۳۹۰). بررسی پدیدارشناختی - هرمنوتیک نسبت مکان با هنر معماری، نشریه‌ی پژوهش‌های فلسفی، سال ۵، شماره‌ی ۸، صص ۱۲۹-۹۳.
- ۳۳- صدوق، حسن، سعیدی، عباس (۱۳۸۷). نظام فضایی به مثابه‌ی جوهره‌ی مطالعات جغرافیایی، فصلنامه‌ی جغرافیا، سال چهارم، شماره‌ی ۱۰ و ۱۱، صفحات ۲۴-۷.
- ۳۴- صدیقی، داود، علی زمانی، امیرعباس (۱۳۹۵). جعل معنا از نگاه سارتر و نقد و بررسی آن بر اساس مبانی شناخت‌گرایی، فصلنامه‌ی پژوهش‌نامه‌ی فلسفه‌ی دین (نامه‌ی حکمت)، سال ۱۴، شماره‌ی ۱، صص ۱۴۲-۱۱۹.
- ۳۵- غلامرضا کاشی، محمدجواد (۱۳۸۱). اخلاق و برنامه‌ریزی فرهنگی، فصلنامه‌ی فرهنگ عمومی، شماره‌ی ۳۳، صص ۶۹-۴۵.
- ۳۶- کاپلستون، فریدریک (۱۳۸۴). تاریخ فلسفه، امیر جلال‌الدین اعلم، جلد پنجم، تهران: انتشارات سروش.
- ۳۷- کاظمی، علی اصغر (۱۳۷۴). سیاست‌سنجی، روش‌های کمی در سیاست بین‌الملل، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۳۸- کاظمی، علی اصغر (۱۳۸۶). روش و بینش در سیاست (نگرش فلسفی، علمی و روش‌شناختی)، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ۳۹- کانت، ایمانوئل (۱۳۶۲). سنجش خرد ناب، ترجمه‌ی میر شمس‌الدین ادیب سلطانی، تهران: انتشارات امیرکبیر.
- ۴۰- کرم، یوسف (۱۳۶۹). فلسفه‌ی کانت و نقد و بررسی آن، ترجمه‌ی محمد محمدرضایی، چاپ اول، انتشارات مرکز مطالعات و تحقیقات اسلامی.
- ۴۱- کزنک، مایک (۱۳۸۳). جغرافیای فرهنگی، ترجمه‌ی مهدی قره‌خو، تهران: انتشارات سمت.

- ۴۲- کریمی والا، محمدرضا و کمالی نسب، محمدعلی (۱۳۹۵). تحلیل باخودبیگانگی انسان در اندیشه‌ی انتخاب خودمحور و غیرمحور اگزیستانسیالیستی، دو فصلنامه‌ی انسان‌پژوهی دینی، شماره‌ی ۳۶، صص ۹۱-۱۱۱.
- ۴۳- لاوین، ت (۱۳۸۳). از سقراط تا سارتر، ترجمه‌ی پرویز بابایی، تهران: مؤسسه‌ی نشر نگاه.
- ۴۴- لشگری تفرشی، احسان (۱۳۹۵). قدرت سیاسی و فضای جغرافیایی؛ فلسفه‌اندیشی از رابطه‌ی سیاست و فضا، تهران: انتشارات انجمن ژئوپلیتیک ایران.
- ۴۵- لشگری تفرشی، احسان (۱۳۹۷). سیر تحول و تکوین فلسفه‌ی جغرافیا، یزد: انتشارات دانشگاه یزد.
- ۴۶- مارسل، گابریل (۱۳۸۷). فلسفه‌ی اگزیستانسیالیسم، ترجمه‌ی شهلا اسلامی، تهران: نشر نگاه معاصر.
- ۴۷- محمودی‌نژاد، هادی، پورجعفر، محمدرضا، بمانیان، محمدرضا، انصاری، تقوایی، علی‌اکبر (۱۳۸۷). پدیدارشناسی محیط شهری: تأملی در ارتقای فضا به مکان شهری، فصلنامه‌ی علوم و تکنولوژی محیط‌زیست، دوره‌ی دهم، شماره‌ی ۴، صص ۲۹۷-۲۸۲.
- ۴۸- مصلح، علی‌اصغر (۱۳۸۴). فلسفه‌های اگزیستانس، تهران: انتشارات پژوهشکده‌ی فرهنگ و اندیشه‌ی دینی.
- ۴۹- مقیمی، ابراهیم (۱۳۹۱). فلسفه‌ی تغییرات محیطی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ۵۰- موفق، علیرضا (۱۳۸۵). جریان علیت در تاریخ، تأملی در آرای سارتر و مطهری، فصلنامه‌ی قبسات، سال ۱۱، صص ۷۷-۶۱.
- ۵۱- میرحیدر، دره، ذکی، یاشار (۱۳۸۹). مفهوم مقیاس جغرافیایی و اهمیت آن در جغرافیای سیاسی پست مدرن، فصلنامه‌ی ژئوپلیتیک، سال ششم، شماره‌ی ۱، صص ۳۶-۵.
- ۵۲- نوالی، محمود (۱۳۸۶). فلسفه‌های اگزیستانس و اگزیستانسیالیسم تطبیقی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- ۵۳- نیچه، فریدریش (۱۳۷۷). تبارشناسی اخلاق، ترجمه‌ی داریوش آشوری، چاپ دوم، تهران: انتشارات آگاه.
- ۵۴- نیچه، فریدریش (۱۳۸۷). هرمنوتیک مدرن: گزینه‌ی جستارها، ترجمه‌ی بابک احمدی، مه‌رمان مهاجر و محمد نبوی، تهران: نشر مرکز.
- ۵۵- وارنوک، مری (۱۳۷۹). اگزیستانسیالیسم و اخلاق، ترجمه‌ی مسعود علیا، تهران: نشر ققنوس.
- ۵۶- ورنو، روزبه، وال، ژان (۱۳۷۹). نگاهی به پدیدارشناسی و فلسفه هست بودن، ترجمه‌ی یحیی مهدوی، چاپ اول، تهران: انتشارات خوارزمی.
- ۵۷- هایدگر، مارتین (۱۳۸۸). هستی و زمان، ترجمه‌ی سیاوش جمادی، تهران: ققنوس.
- ۵۸- هوسرل، ادموند (۱۳۸۷). بحران علوم اروپایی و پدیدارشناسی استعلایی، ترجمه‌ی غلام‌عباس جمالی، تهران: انتشارات گام نو.
- ۵۹- هیوز، هنری استیورات (۱۳۶۹). آگاهی و جامعه، ترجمه‌ی عزت‌الله فولادوند، تهران: انتشارات انقلاب اسلامی.
- 60- Allmendinger, Philip (2002). Planning in postmodern times, London: Routledge.
- 61- Griffith, D. A. (2013). Geographical Analysis: It's First 40 Years, Geographical Analysis, 63(1), pp 1-27.
- 62- Inwood, Michael (2000). A Heidegger dictionary, Oxford: Oxford Blackwell publisher.
- 63- Johnston, R. (1986), Philosophy and Human Geography: An introduction to contemporary approaches, Second Edition, Maryland: Edward Arnold.
- 64- Kitchin, R. (2009). Space, NUI maynooth, Republic of Ireland.
- 65- Malpas, J. (2008). Heidegger's Topology, Cambridge university press.
- 66- Massey, D. A. (1991). Global sense of place, Marxism today journal, June: 9-24.
- 67- Massey, Doreen & Allen, John & Sarre, Philip (1999). Human geography today; New York: Blackwell publisher.
- 68- Passi, A. (2004). Place and region; looking through the prism of scale, Journal of progress in human geography, 28(30), Pp536- 546.
- 69- Peck, Jamie, Wills, Jane (2000). What is geography; Antipode journal, 32(5), pp76-94.
- 70- Seamon, D, Sawers, j. (2009). Existentialism/ Existential Geography, International Encyclopedia of Human Geography, Vol 3, London: Elsevier.
- 71- Taylor, P. (2006). Radical political geographies, In J. Agnew & K. Mitchell & G. Toal (eds), A companion to political geography (47-56), third Edition, London: Blackwell publishing.